



ORIGINAL RESEARCH PAPER

The Universal Declaration of Human Rights from the Standpoint of Classic Philosophical Schools of International Law

Ebrahim Yaghouti^{1*}  Farid Beiranvand² 

Received:

23 Aug 2020

Revised:

18 Sep 2020

Accepted:

24 Sep 2020

Available Online:

01 Oct 2020

Keywords:

Philosophical Schools,
Human Rights,
Natural Rights,
Positivistic Rights,
Utilitarianism.

Abstract

Background and Aim: Science of law is an instrument to regulate the relationships between persons and subjects. Doubtlessly, today human persons as the main subjects of law also are considered as the ultimate intent of law; as the result, human rights have a very important status in the governing legal order.

Materials and Methods: This is a descriptive Study.

Ethical Considerations: All ethical considerations as well as authenticity of the texts have been observed.

Findings: The very concept of human rights by a reading different from the current one, have been existed since the early stage of birth of philosophical thoughts; but, through the time and by the introduction of concepts such as “government”, “sovereignty”, “law”, and “rule of law” the way of human right entering the space of implementation undergone basic evolutions.

Conclusion: In the text of the Universal Declaration of Human Rights, one may see how schools of philosophy, law, and politics have been crystalized in it.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^{1*} Assistant Professor, Jurisprudence and Basics of Islamic Law Department, Faculty of Literature and Humanities, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

Email: Yaghouti2010@yahoo.com Phone: +982144600200

² PhD of General International Law, Faculty of Literature and Humanities, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Please Cite This Article As: Yaghouti, E & Beiranvand, F (2020). “The Universal Declaration of Human Rights from the Standpoint of Classic Philosophical Schools of International Law”. *Interdisciplinary Legal Research*, 1 (3): 84-101.



مقاله پژوهشی

(صفحات ۸۴-۱۰۱)

اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر مکاتب فلسفی کلاسیک حقوق بین‌المللی

ابراهیم یاقوتی^۱، فرید بیرانوند^۲

۱. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: Yaghouti2010@yahoo.com

(نویسنده مسؤل)

۲. دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۹/۶/۲ ویرایش: ۱۳۹۹/۶/۲۸ پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۳ انتشار: ۱۳۹۹/۷/۱۰

چکیده

زمینه و هدف: عالم حقوق ابزاری برای تنظیم روابط میان اشخاص و تابعان است. بدون تردید در حال حاضر اشخاص انسانی به عنوان اصلی‌ترین تابع حقوق و در عین حال به عنوان غایت حقوق محسوب می‌شوند؛ در نتیجه، حقوق بشر در نظم حقوقی حاکم، جایگاه بسیار مهمی دارد.

مواد و روش‌ها: روش تحقیق در نگارش این مقاله به صورت توصیفی است.

ملاحظات اخلاقی: در این تحقیق، اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

یافته‌ها: نفس مفهوم حقوق بشری با قرائتی متفاوت از قرائت فعلی آن، از بدو تولد اندیشه‌های فلسفی، وجود داشته است؛ اما با گذشت زمان و ورود مفاهیمی مانند دولت، حاکمیت، قانون، حکومت قانون و... نحوه ورود حقوق بشری به فضای اجرایی عالم حقوق دچار تحولات اساسی شده است.

نتیجه‌گیری: در اعلامیه می‌توان به وضوح، گرایش به سمت مکاتب اصلی فلسفی، حقوقی و سیاسی را مشاهده کرد.

کلمات کلیدی: مکاتب فلسفی، حقوق بشری، حقوق طبیعی، حقوق پوزیتیویستی، فایده‌گرایی.

مقدمه

۱- بیان موضوع: حقوق آن چیزی است که برای رشد بشر و ظهور شخصیت او در جامعه الزامی است. با توجه به معیارهای مربوط به حقوق بنیادین انسان در جهان امروز، انسان‌های بدون حقوق تضمین شده که سرنوشتشان مطلقاً منوط به میل و هوس مقامی غیرمسئول باشد، بردگانی هستند فاقد اراده، (McCrudden, 2015: 6) متعلق به اعصار عتیقه و در جایگاه بهائم. جامعه‌ای که از این نوع انسان‌ها تشکیل شده باشد نیز جامعه‌ای است در همان جایگاه افراد خود که شایستگی زیستن در میان ملل متجدد کنونی را ندارد.

۲- پیشینه موضوع: نفس اندیشه «حقوق بشری» فارغ از قرائت‌های متفاوت آن، دارای عمری به بلندای عمر انسان است. آغاز این اندیشه را باید در تاریخ ایران باستان جست‌وجو کرد. رفتار کورش کبیر با ملل مغلوب در آن اعصار موخس تاریخ (۵۵۰ تا ۵۳۰ قبل از میلاد) و اعلامیه وی خطاب به جهانیان در زمینه رفتار انسانی با انسان‌ها و نیز رفتار داریوش کبیر (۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل از میلاد) تکانی بود به وجدان بشریت که تأثیرات دیرپا اما تدریجی به بار آورد، آن‌چنان که حتی می‌توان با توجه به روابط خاص ایران و یونان پذیرفت که در حوزه‌های فلسفی آن مردم، به خصوص رواقیون، اثر کرده است. (علیخانی، ۱۳۹۲: ۲۵)

ذهن فلاسفه یونان، در طی مراحل مختلف تکامل فکری، بالاخره متوجه این نکته شد که یک قانون جهان‌شمول نوع بشر وجود دارد که برای همه انسان‌ها صرفاً از جهت انسان بودن الزام‌آور است. به اعتقاد فلاسفه مذکور این قانون قدرت اجرایی خود را نه از توافقی‌های بین افراد یا دولت‌ها بلکه قدرت الزامی خود را از طبیعت خاص بشر می‌گیرد. آنها چنین اعتقاد داشتند که انسان در زندگی اجتماعی نایستی تنها تابع قراردادهای و قوانین خودساخته و یا عرف‌های متداول زمان باشد، بلکه مافوق این قوانین و عرف‌ها قانونی وجود دارد و بشر به این دلیل که بشر است باید در هر زمان متوجه این قانون باشد و از آن نیز به مانند قوانین موضوعه اطاعت کند. (Zuckert,)

730: 1997) یونانی‌ها این قانون جهان‌شمول را که از طبیعت خاص بشر سرچشمه می‌گیرد، «قانون طبیعت» یا «حقوق طبیعی» نام نهادند. ارسطو در تعریف حقوق طبیعی می‌گوید: «قانون طبیعت عبارت از اصولی طبیعی و جهانی است که مستقل از هر نوع روابط و قراردادهای متقابل انسان‌ها می‌باشد و این قانون بایستی از طرف همه انسان‌ها شناسایی شود.» (Haakonssen, 1996: 20; Hochstrasser: 2000: 30)

در اینجا باید اضافه کنیم که قوانین هلن‌ها^۱ از دو قسمت تشکیل می‌شد. یک قسمت قوانین قراردادی بود که برای تنظیم روابط ملی و بین‌المللی خود تصویب کرده بودند؛ قسمت دیگر، مجموعه‌ای از عرف‌ها بود که در طول زمان به صورت رسم بوجود آمده و در میان آنها متداول بود. فلاسفه یونان معتقد بودند که عرف‌های یونان از حقوق طبیعی سرچشمه گرفته‌اند و حقوق طبیعی مافوق حقوق موضوعه می‌باشد.

اما در عین حال باید دانست که ادبیات فلسفی و حقوقی یونان باستان درباره محتویات حقوق طبیعی گنگ و مبهم است. دانشمندان یونانی به این سؤال که بالاخره این حقوق طبیعی چیست و این اصول جهانی که ارسطو می‌گوید چه اصولی است، پاسخ روشنی نداده‌اند. به خصوص رواقیون به قانون طبیعی جنبه متافیزیک می‌دادند.

در ترتیب ورود به تاریخ، بعد از متفکرین یونانی، نوبت به فلاسفه و علمای حقوق روم رسید که اندیشه و محتویات حقوق طبیعی^۲ را پرورش دهند. متفکرینی مانند سیسرون^۳، الپین^۴، پلین^۵، پل^۶، فلورانتین^۷ و دیگران در نوشته‌های خود از حقوق طبیعی سخن به میان آوردند و حتی آن را شرح و بستی بیشتر دادند. اما باز آنها هم بمانند فلاسفه یونان تعریف جامع و مانعی از حقوق طبیعی به دست ندادند و واحدهای آن را معرفی نکردند و خلاصه محتویات این حقوق را مشخص نداشتند. باید اضافه کرد که اصولاً اوضاع و احوال زمانه و سطح دانش و

1 - Hellenes

2 - Jus naturale

3 - Ciceron

4 - Ulpien

5 - Pline

6 - Paul

7 - Florentin

بینش مردم زمان، آماده فکر کردن و توجه کردن به حقوق طبیعی نبود.

بعد از تجزیه امپراطوری روم بزرگ به دو امپراطوری شرقی و غربی در سال ۳۹۵ میلادی به وسیله تئودز و سپس سقوط امپراطوری روم غربی به دست قبایل نیمه وحشی ژرمن در سال ۴۶۷ میلادی، دوران قرون وسطی و عصر فئودالیزم در اروپا آغاز شد که این دوران هزار سال طول کشید. (Mansbach, 2012: 395) در این دوره طولانی، اندیشه حقوق طبیعی، جایی برای رشد و توسعه نیافت. در این دوره گاه‌گاهی آبابی کلیسا برای تقویت فلسفه دینی خود به حقوق طبیعی مراجعه می‌کردند. آنها نام حقوق طبیعی را در نوشته‌های خود به حقوق الهی برمی‌گردانیدند. در میان روحانیان دین مسیح ویتوریای اسپانیولی^۱ بیش از دیگران از حقوق طبیعی تحت عنوان «اخلاق جهانی» و «عقل طبیعی» بحث به میان آورده است. (Tierney, 1997: 1100; Brett, 1997: 97)

بعد از سپری شدن عصر فئودالیسم و شروع عصر جدید، اندیشه حقوق طبیعی در اروپا احیا شد و رونقی به تمام یافت. بخصوص در دو قرن ۱۶ و ۱۷ تقریباً تمام همه متفکرین اعم از فلسفی، حقوقی و یا سیاسی، وابسته به مکتب حقوق طبیعی بودند.

در همین دوره بود که هوگو گروسیوس هلندی ظهور کرد و از حقوق طبیعی، تعریفی مدرن و جامع به دست داد. در حقیقت گروسیوس نه تنها حقوق طبیعی عصر یونانیان را زنده کرد؛ بلکه تنظیم و تدوین نمود. او معتقد است که حقوق طبیعی، فرمان عقل سلیم است که نشان می‌دهد یک عمل به علت مطابقت با طبیعت معقول بشر صحیح است و لذا اخلاقاً باید آن را انجام داد و از طرف خداوند مؤلف طبیعت نیز دست زدن به آن ممنوع شده است. (Hugo, 2000: 19)

گروسیوس با وضع این تعریف زیبا و در عین حال جامع و مانع از حقوق طبیعی، محتویات آن را سکولاریزه کرد و روشن ساخت. طبق این تعریف، چه در زندگی فردی و چه ملی و چه بین‌المللی، هر عمل اگر به تشخیص عقل سلیم با طبیعت

معقول بشر سازگاری نداشته باشد، آن عمل شر و خلاف طبیعت سالم بشر است و باید از آن پرهیز کرد. (Aure, 2008: 25)

بعد از گروسیوس، ولف آلمانی و امر دوواتل سوئیسی و سپس منتسکیوی فرانسوی و دیگران اندیشه حقوق طبیعی را به صورت مکتبی بالغ و منسجم درآوردند و محتویات آن را با صراحت و روشنی بیشتری معرفی کردند. (Marias, 1967: 680) از جمله اصول حقوق طبیعی که در عرض حدود یکصد و پنجاه سال به وسیله این اندیشمندان معرفی شد می‌توان به اصول ذیل اشاره کرد:

الف. حق حیات فرد در جامعه ملی و حق حیات هر دولت (اعم از کوچک یا بزرگ) در جامعه بین‌المللی؛

ب. حق آزادی و آزاد زیستن برای همه انسان‌ها در زندگی ملی و بین‌المللی؛

ج. حق تساوی افراد در جامعه ملی و حق تساوی دولت‌ها اعم از کوچک و بزرگ در جامعه بین‌المللی؛

د. حق حاکمیت اراده فرد در زندگی خصوصی و ملی و حق استقلال و حاکمیت هر دولت اعم از بزرگ و کوچک در جامعه بین‌المللی.

در اینجا باید به یاد آورد که تمام تحولات سیاسی مترقیانه که در دو قرن ۱۸ و ۱۹ در زندگی ملی دولت‌های اروپایی رخ داد و بعد به سایر قاره‌ها نیز صادر شد، بر مبنای همین اصول (یا به تعبیری حقوق) است که به قلم متفکرین طرفدار مکتب حقوق طبیعی در ذهن بشر کاشته شد.

در دنیایی که در طی چند هزار سال از یک طرف قدرتمندان جبار، با جور و استبداد حکومت می‌کردند و آن را حق طبیعی خود می‌دانستند و از طرف دیگر گله‌های انسانی مطیعانه جور می‌کشیدند و قربانی می‌شدند و این را سرنوشت محتوم خود می‌پنداشتند. قلم‌های دانشمندان مکتب طبیعی به بشر تفهیم کردند که «تو انسانی و خداوند تو را آزاد آفریده است».

(Goodman, 2004: 630)

¹ - Francisco de Vitoria

حکومت توتالیتر مقتدر در جهان ظهور کرد، (مانند حکومت سوسیالیست شوروی، حکومت نازیست آلمان و حکومت فاشیست ایتالیا). این حکومت‌ها هر یک ادعاهای تاریخی و فلسفه سیاسی خود را داشت که در آنها دموکراسی و حقوق آزادی‌های فردی جایی نداشت. بنابراین پادزهر آنچنان توتالیتریسمی، حقوق طبیعی و معانی و محتوای آن بود، زیرا حقوق طبیعی آنچنان توانی را دارد که دست‌مایه و مبنای فلسفی دموکراسی باشد. (McCrudden, 2015: 20) یک دلیل دیگر ظهور ایالات متحده آمریکا در عرصه دیپلماسی جهان به عنوان بازیگر شماره یک بود که بررسی آن خارج از حوصله مختصر حاضر است.

امروزه حقوق بشر، حقوق مادی قانونی تضمین شده فرد انسان در سراسر جامعه بشری است. اندیشه حقوق بشری تقریباً در تمام نظم‌های جامعه بین‌المللی یعنی از نظم کنگره وین تا نظم منشور ملل متحد وجود داشته است. رد پای اندیشه حقوق بشری را می‌توان از مقدمه منشور ملل متحد تا برخی مواد (به طور خاص شورای اقتصادی، اجتماعی) مشاهده کرد.

شورای اقتصادی، اجتماعی ملل متحد در شانزدهم فوریه ۱۹۴۶ چند نفر را به عنوان اعضای کمیسیون هسته‌ای حقوق بشر انتخاب کرد. این اشخاص با توجه به صلاحیت‌های شخصی و تخصصی (و نه به عنوان نماینده دولت متبوع خود) انتخاب شدند. اختلافات زیادی بر سر مسائل مهم از جمله مسائل مربوط به برابری مرد و زن، عدم تبعیض، حقوق فردی و جمعی و... که ریشه در دیدگاه‌های ایدئولوژیکی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داشت، مطرح بود. اما نهایتاً اعلامیه جهانی حقوق بشر مشتمل بر یک مقدمه و ۳۰ ماده در روز دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ با رأی مثبت ۴۸ دولت از ۵۶ دولت عضو ملل متحد، طی قطعنامه شماره ۲۱۷ به تصویب رسید. این اعلامیه بدون رأی مخالف اما با رأی ممتنع ۸ دولت همراه بود، که آراء ممتنع عبارت بودند از: بیلاروس، چکسلواکی، لهستان، عربستان سعودی، جمهوری اوکراین، اتحادیه آفریقای جنوبی، اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی. (Bahalla, 1991: 25)

نتیجه عملی این موعظه در زندگی ملی به صورت خلع سلاطین مستبد و خلع ید کلیسا و حکومت‌های دینی و تفویض قدرت حکمرانی به ملت‌ها و استقرار حکومت‌های ملی و نظام پارلمانی و مآلاً حاکمیت فرد انسان، بر سرنوشت خویش گردید. در قرن نوزدهم کشورهای اروپایی به تسخیر قاره آسیا پرداختند و به تدریج سرزمین‌های متعدد و اقوام و ملل گوناگونی را مستعمره خود ساختند. در این مقطع زمانی، عده‌ای از حقوقدانان و متفکرین وابسته به منافع استعماری دولت‌های خود، محتویات حقوق طبیعی را مخالف هدف‌های استعماری می‌دیدند. زیرا حقوق طبیعی مساوی بودن همه افراد بشر و همه ملت‌ها را توصیه می‌کرد. حقوق طبیعی از حق حیات و آزادی همه ملت‌ها بحث داشت. این مکتب مدعی بود که به قول امریک دو واتل در زندگی بین‌المللی یک جمهوری بسیار کوچک همان حقوقی را دارد که یک امپراطوری بزرگ دارد. بنابراین، محتویات این مکتب با هدف‌های استعماری سازگار نبود و لذا حقوقدانان وابسته به استعمار با تفسیری خاص از حقوق مثبت، به کلی منکر وجود حقوق طبیعی شدند و علیه آن به قلم فرسایی پرداختند و در نتیجه در قرن نوزدهم اندیشه حقوق طبیعی را به سطح یک افسانه حقوقی پایین آوردند. افسانه‌ای که آن را هم غیر لازم و هم ناکافی جلوه می‌دادند.

در عصر استعمار، دکترین‌های سیاسی متعددی مانند مکتب سودجویی، مکتب پوزیتیویسم، ماتریالیسم و مکتب ژوربیس پرودانس تاریخی، به لحاظ شرایط ویژه زمان، طرفداران زیادی یافتند. (Marias, 1967: 330) همه این نحله‌های فکری با حقوق طبیعی که توجه عمیق به گوهر انسانیت و فرد انسان دارد، قدر مشترکی نداشتند. (باقری، ۱۳۸۸: ۲۰؛ علیخانی، ۱۳۸۰: ۳۰؛ ذوالعین، ۱۳۹۰: ۴۵) دکترین حقوق طبیعی در قرن بیستم به طرز دیگری و با کمی تغییر لفظی در نام و اصطلاحات، دوباره مورد عنایت قرار گرفت و اذهان را متوجه خود ساخت. حقوق طبیعی در این مرحله گاهی «حقوق طبیعی بشری» و گاه فقط «حقوق بشر» نامیده می‌شد. (Menendez, 2006: 13; Spaak, 2014: 25) به هر روی، علل این اقبال مجدد، متعدد است. از جمله یکی اینکه در قرن بیستم چند

اعلامیه جهانی حقوق بشری بدون تردید از نظر ماهیت حقوقی صرفاً یک اعلامیه است و حداقل در فضای سال ۱۹۴۸ میلادی هیچ‌گونه الزامی برای دولت‌ها ایجاد نمی‌کند. برخی نویسندگان طرفدار گفتمان اجرایی معتقد هستند که نبود رأی منفی به اعلامیه جهانی حقوق بشری به دلیل اعلامیه بودن آن است، اما برخی دیگر از نویسندگان که طرفدار گفتمان ارزشی هستند چنین استدلال می‌کنند که فقدان رأی منفی به دلیل این است که تمام دیدگاه‌ها و نحله‌های فکری غالب در تدوین اعلامیه مشارکت داشته‌اند. فارغ از این بحث (که در نتیجه گیری بدان خواهیم پرداخت) در ادامه به بررسی مقدمه و مواد اعلامیه جهانی حقوق بشری می‌پردازیم.

۳- روش تحقیق: این پژوهش بصورت توصیفی است.

بحث و نظر

۱- مقدمه اعلامیه

در عبارت «از آنجا که شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است»؛ دو دیدگاه مکتب حقوق طبیعی و مکتب حقوق اراده‌گرایی (پوزیتیویست)، به وضوح مشاهده می‌شود؛ چرا که علاوه بر تاکید حیثیت ذاتی برای اعضای خانواده بشری، نیاز به شناسایی آن را از سوی جامعه بین‌المللی که به طور خاص در اینجا دولت‌ها می‌باشند، مورد تاکید قرار می‌دهد.

در عبارت «از آنجا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشری به اقدامات وحشیانه‌ای انجامیده است که وجدان بشر را بر آشفته‌اند و پیدایش جهانی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد، و از ترس و فقر فارغ باشند، والاترین آرزوی بشر اعلام شده است»؛ علاوه بر مکتب حقوق طبیعی، می‌توان با توجه به در نظر گرفتن «آرزوی بشر» رد پای مکتب فایده‌گرایی که در آن خوشبختی بشر محور اصلی محسوب می‌شود را مشاهده کرد. (Reidar, 2017: 130)

در عبارت «از آنجا که ضروری است که از حقوق بشر با حکومت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین راه‌کار به طغیان ضد بیداد و ستم مجبور نگردد»؛ نگاهیان نظم حقوقی که در بطن آن

حقوق بشر تضمین و اجرا می‌گردد، حکومت قانون است. حکومت قانون بدون وجود ابزاری به نام دولت و حاکمیت اساساً امکان‌پذیر نیست. بنابراین آثار مکتب پوزیتیویستی در جهت حمایت از دیدگاه حقوق طبیعی به وضوح قابل مشاهده است.

در عبارت «از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین‌المللی را مورد تشویق قرار داد»؛ با توجه به اینکه نظم حاکم در فضای سال ۱۹۴۸ میلادی یک نظم دولت‌محور بوده است، مقصود از «توسعه روابط دوستانه بین‌المللی» توسعه روابط میان دولت‌ها می‌باشد؛ بنابراین مکتب پوزیتیویستی در این قسمت خودنمایی می‌کند. (Morsink, 1999: 185)

در عبارت «از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق بنیادین بشری، کرامت و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور، اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزاد، وضع زندگی بهتری به وجود آورند»؛ با توجه به تاکید بر «مردم ملل متحد» و نیز «حقوق بنیادین بشری، کرامت و ارزش فرد انسانی» تبلور مکتب طبیعت‌گرایی قابل لمس است. همچنین تاکید بر نظم منشوری نشان از توجه به مکتب پوزیتیویستی دارد. در کنار این موارد، بهبود وضع زندگی بشری در جهت نیل به خوشبختی بشر مطرح شده است که این امر خود تاکید بر مکتب فایده‌گرایی را افاده می‌کند.

در عبارت «از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق و آزادی برای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد»؛ سخن از لزوم هم‌گرایی اراده‌ها به میان آمده است. در واقع مقدمه تضمین اجرای حقوق و آزادی‌های مندرج در اعلامیه به خواست و همکاری نهاد دولت بازمی‌گردد؛ بنابراین در اینجا مکتب پوزیتیویستی خودنمایی می‌کند.

در عبارت «مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند تا جمیع افراد همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً مد نظر داشته باشند و تلاش کنند که به وسیله‌ی تعلیم و تربیت، احترام به این حقوق و آزادی‌ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان ملل عضو و چه در میان مردم

دولت‌های عضو و چه در میان اتباع بیگانه مقیم در قلمرو دولت‌های عضو، تأمین گردد؛ می‌توان به وضوح هم‌گرایی مکتب فلسفی پوزیتیویست و مکتب حقوق طبیعی را مشاهده کرد؛ بدین نحو که آرمان مشترک تلقی کردن حقوق بشری و نیز قائل شدن وصف جهانی برای حقوق بشری و عدم تفکیک میان اتباع و غیر اتباع، نماد بارز مکتب حقوق طبیعی می‌باشد. در کنار این امر، لزوم تلاش مداوم توسط تمام ارکان اجتماع، که دولت نیز یکی از آن است، در جهت احترام و توسعه حقوق بشری و نیز لزوم تدابیر ملی و بین‌المللی در جهت شناسایی و اجرای واقعی حقوق بشری توسط دولت‌ها، نشان دهنده تاثیر مکتب پوزیتیویستی می‌باشد. (Verde Garrido et al, 2020: 20)

۲- مواد اعلامیه

۱-۱- اصول و حقوق انسانی

۱-۱-۲- اصل آزادی بشر: در اولین ماده از اعلامیه به اصل آزادی افراد بشر اشاره شده است. مطابق مفاد ماده مزبور، تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند. مفاد این ماده در واقع به عنوان نماد این گزاره مسلم حقوقی است که مفهوم حقوق بشر، یا حقوق طبیعی بشری، ترجمان مفهوم حقوق طبیعی در قرن حاضر است. کرامت یا حیثیت انسانی، آن شأن و منزلتی است که انسان فراتر از غرایض و به واسطه صفت انسانیت در خود احساس می‌نماید. برادری یک ارزش معنوی و اخلاقی است و مربوط به عواطف و احساسات انسانی است. جامعه بشری، مجموع افرادی که مانند اشیاء و کالا در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند نیست؛ این عواطف و مودت و روح برادری و تعاون است که پیوند دهنده اخلاقی انسان‌ها به یکدیگر می‌باشد. (Wodon, 2015: 112)

در ماده دوم از اعلامیه به اصل برابری و عدم تبعیض اشاره شده است. مطابق با مفاد ماده مزبور هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز، به‌ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر نوع عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، تولد یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و

کلیه‌ی آزادی‌هایی که در اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد. بعلاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی دولت یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این دولت مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد. برابری انسان‌ها یا همان عدم تبعیض در دو محور مورد بحث قرار می‌گیرد، یکی از لحاظ ارزش و کرامت ذاتی انسان، و دیگری از لحاظ حقوقی که به اعتبار انسان بودن فرد، در جامعه برای او شناخته می‌شود. این حقوق جدا از طبیعت انسان نیستند. در این ماده مکتب حقوق طبیعی در دو سطح خود را نشان داده است. در قسمت اول این ماده، عدم تبعیض و برابری افراد انسانی مدنظر قرار گرفته است و در قسمت دوم برابری دولت‌ها، صد البته از منظر حقوقی، مورد توجه قرار گرفته است. (Tomuschat, 2003: 60)

در ماده سوم از اعلامیه حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی مورد توجه قرار گرفته است. مقصود از حق زندگی، همان حق حیات است که پایه و اساس تمام حقوق انسانی است؛ زیرا همه حقوق وابسته به وجود خود انسان است و بدون وجود انسان هیچ حقی برای هیچ فردی معنا و مفهومی ندارد. حق حیات از حقوق ذاتی شخص انسان است. مقصود از آزادی شخصی این است که فرد انسانی در رفت و آمد، تعیین اقامتگاه و مسکن و در زندگی و حریم خصوصی خود آزاد باشد. مقصود از امنیت شخصی عبارت است از اطمینان خاطر که بر اساس آن انسان نسبت به حفظ حیثیت، جان، مال، مسکن و زندگی خود ترسی نداشته باشد و از هرگونه تجاوز نسبت به آنها احساس آسودگی خاطر بنماید. باری، این سه حق به عنوان سه اصل مبنایی مکتب حقوق طبیعی محسوب می‌شوند. (Sweet, 2003: 137)

در ماده چهارم از اعلامیه ممنوعیت بردگی مورد توجه قرار گرفته است. مطابق مفاد ماده مزبور هیچکس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت و بردگی و داد و ستد بردگان به هر شکل که باشد ممنوع است. بدون تردید در برهه‌ای از تاریخ (تقریباً یکصد سال پیش)، نهاد بردگی در بسیاری از دولت‌های جهان وجود داشته است؛ در سال ۱۹۲۶ میلادی با تصویب کنوانسیون

قانون در موارد نقض اعلامیه نشان از گرایش به مکتب حقوق طبیعی دارد. در کنار این امر، توجه به نهاد قانون نیز لازم است، تاکید بر این مفهوم نشان دهنده گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده می‌باشد. (Zolo, 2010: 560)

حق بر دادخواهی در ماده هشتم از اعلامیه مورد توجه قرار گرفته است. به موجب مفاد ماده مزبور، هر شخص حق جبران موثر از طریق مراجعه به محاکم ملی صالح را در برابر عمل متجاوزانه نسبت به حقوق بنیادینی که توسط قانون اساسی یا قوانین دیگر تضمین شده است، دارد. تاکید بر نفس حق دادخواهی، نشان از گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی دارد، اما باید توجه داشت که اجرای این حق از طریق محاکم ملی صالح تضمین شده است. در اینجا است که گرایش به سمت مکتب پوزیتیویستی نیز دیده می‌شود. در واقع در این ماده، مکتب پوزیتیویستی در راستای تضمین مکتب حقوق طبیعی مطرح شده است. (Eckes, 2009: 127)

حق بر رهایی از حبس خودسرانه به صورت مطلق در ماده نهم از اعلامیه مورد توجه قرار گرفته است. به موجب ماده مزبور، هیچکس را نباید خودسرانه، توقیف، حبس یا تبعید کرد. مفاد این ماده به یکی از حقوق بنیادین انسانی یعنی آزادی تاکید دارد. این ماده را می‌توان از دو جنبه مد نظر قرار داد. جنبه اول تاکید بر آزادی، که بر گرفته از منطوق این ماده است، در کنار جنبه دوم که مفهوم مخالف ماده یعنی تاکید بر قانون‌گرایی است، قرار می‌گیرد. بنابراین در این ماده گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی و نیز مکتب اصالت قاعده را می‌توان مشاهده کرد. (Lawson & Bertucci, 1996: 96)

حق بر دادرسی عادلانه و مصادیق آن در ماده دهم از اعلامیه مورد تصریح قرار گرفته است. مطابق مفاد ماده مزبور، هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در محکمه‌ای مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین محکمه‌ای درباره حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام کیفری که متوجه وی شده باشد، تصمیم بگیرد. نفس حق رسیدگی بی‌طرفانه، منصفانه و علنی، حاکی از تمایل به سمت مکتب

منبع بردگی، نهاد بردگی از فضای عالم روابط بین‌الملل رخت بر بست. در زمان تدوین اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، ممنوعیت بردگی، به عنوان یک عمل غیر انسانی محسوب می‌شد. بردگی تا تقریباً یکصد سال پیش به عنوان یک عرف رایج تلقی می‌شد. به نظر می‌رسد در اینجا باید قائل به مکتب حقوق طبیعی جدید یا همان نئونچرالیزم باشیم. در این مکتب اصول طبیعی به مرور زمان و به موازات ترقی و تحول جامعه قابل تغییر و تحول هستند که ممنوعیت بردگی نیز یکی از مصادیق بارز این اصول می‌باشد. (Morsink, 1999: 103)

در ماده پنجم از اعلامیه ممنوعیت شکنجه مورد توجه قرار گرفته است. مطابق مفاد ماده مزبور هیچکس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. در این ماده به یکی از حقوق بنیادین بشری یعنی ممنوعیت شکنجه، اشاره شده است. این ماده یکی دیگر از مصادیق تبلور مکتب حقوق طبیعی است. (Celermajer, 2018: 32)

حق بر شخصیت افراد انسانی مورد توجه ماده ششم اعلامیه قرار گرفته است. مطابق مفاد ماده مزبور، هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی‌اش در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناسایی شود. تاکید بر شخصیت انسان و شناسایی تحت عنوان مزبور، نمایانگر گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی در این ماده است. همچنین تاکید بر قانون در این ماده گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده را نیز نشان می‌دهد. (Kippenberg et al, 2012: 26)

۲-۱-۲- اصول مربوط به دادگستری: اصل برابری در ماده هفتم از اعلامیه مورد تصریح قرار گرفته است. مطابق با ماده مزبور، همه در برابر قانون برابر هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید به طور مساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند. تاکید بر عدم تبعیض هم در برخورداری از امتیازات قانون و هم در برخورداری از حمایت

وجود دارد. ب) مکتب دوگانگی یا دوئالیسم، که مطابق دیدگاه‌های طرفداران این مکتب بین حقوق بین‌المللی و حقوق داخلی جدایی کامل وجود دارد و هر کدام نسبت به دیگری مستقل است. در ظاهر این ماده به نظر می‌رسد گرایش به سمت برابری نظام حقوقی بین‌المللی با نظام حقوقی داخلی وجود دارد؛ فارغ از اینکه این برابری ناشی از مکتب حقوقی مونوئیسم یا دوئالیسم می‌باشد. (Nolan, 2015: 215)

۱-۳-۲- رعایت حریم خصوصی: ممنوعیت مداخلات خودسرانه، تعهد موضوع ماده دوازدهم از اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد. به موجب مفاد ماده مزبور، نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچکس مداخله‌های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت یا آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله‌ها و حمله‌هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخص است. در این ماده، حقوق فرد در مناسباتش با گروه‌های اجتماعی و بیرونی مد نظر قرار گرفته شده است که این مسأله نشان از گرایش به سمت مکتب اصالت اجتماع دارد. همچنین تاکید بر حمایت قانون و نیز ممنوعیت مداخله خودسرانه حاکی از گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده می‌باشد. از سویی تاکید بر مفاهیمی همچون شرافت، آبرو و شهرت، گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی را نشان می‌دهد. (Faunce, 2004: 404)

۱-۴-۲- حق بر آزادی تردد: که موضوع ماده سیزدهم از اعلامیه است. به موجب مفاد ماده مزبور، هر شخص حق دارد در داخل هر دولت آزادانه تردد کند و اقامتگاه خود را برگزیند. (۲) هر شخص حق دارد هر دولتی، از جمله متبوع خود را ترک کند یا به دولت متبوع خویش بازگردد. در این ماده نیز حق تردد و حق انتخاب اقامتگاه مورد بحث قرار گرفته است که با توجه به اینکه حقوق مزبور، حق فرد در مناسبات با گروه‌های اجتماعی می‌باشد، می‌توان گرایش به سمت مکتب اصالت اجتماع را در آن مشاهده کرد. (Adimassu, 2015: 48)

۱-۵-۲- حق بر تابعیت و پناهندگی: حق بر تقاضای پناهندگی در ماده چهاردهم مورد توجه قرار گرفته است. مطابق مفاد ماده مزبور، در برابر شکنجه، تعقیب و آزار، هر شخص حق

حقوق طبیعی است. از طرفی دیگر تاکید بر محکمه بی‌طرف و مستقل که خود رکن قضایی دولت محسوب می‌شود، نشان از گرایش به سمت مکتب پوزیتیویستی در راستای تضمین حقوق طبیعی دارد. در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنیم که در مکاتب اصلی حقوقی-فلسفی، هرگاه رعایت آیین و شیوه در راستای اعمال و اجرای حقوق مدنظر قرار گرفته می‌شود، در واقع مکتب مورد نظر دارای گرایشی فرمالیستی است. به بیان ساده‌تر در این ماده شاهد ظهور مکتب حقوق طبیعی با گرایش فرمالیستی هستیم. (Hohmann & Weller, 2018: 407)

اصل برائت و اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری نیز در ماده یازدهم از اعلامیه مورد تصریح قرار گرفته‌اند. به موجب مفاد ماده مزبور، هر شخص که به مجرم بودن متهم شده باشد، بی‌گناه محسوب می‌شود تا هنگامی که در جریان محاکمه‌ای علنی و عادلانه که در آن تمام تضمین‌های لازم برای دفاع او تامین شده باشد، مجرم بودن او به طور قانونی اثبات گردد. (۲) هیچکس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب به آن به موجب قوانین ملی یا بین‌المللی جرم نبوده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق می‌گرفت، درباره کسی اعمال نخواهد شد. در واقع در این ماده، علاوه بر اصل برائت و اصل عطف به ما سبق نشدن قوانین کیفری، اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

این اصول جزء اصول مکتب حقوق طبیعی می‌باشند. همچنین در این ماده، گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده را با تاکید بر اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها می‌توان مشاهده نمود. اما نکته خاصی که در این ماده به چشم می‌خورد، اشاره به ارتباط نظام حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی است. در دیدگاه‌های کلاسیک، دو مکتب در این زمینه وجود داشت: الف) مکتب مونوئیسم، که مطابق دیدگاه‌های طرفداران این مکتب نظام حقوقی داخلی و نظام حقوقی بین‌المللی از یکدیگر جدا نبوده، بلکه قسمت‌های مختلفی از یک بنای واحد حقوقی را تشکیل می‌دهند. اما در اینکه در این بنای حقوقی جای هر یک از دو رشته حقوق کجا باید باشد، بین پیروان این مکتب اختلاف نظر

درخواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در دولت‌های دیگر را دارد. ۲) در موردی که تعقیب واقعاً در اثر جرم عمومی و غیر سیاسی باشد، نمی‌توان به این حق استناد کرد. در این ماده باید ابتدا میان دو بحث قائل به تفکیک شویم. بحث نخست در ارتباط با شکنجه و آزار است. در این خصوص شناسایی حق در خواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در ارتباط با شکنجه به صورت مطلق بیان شده که حاکی از گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی است اما در مورد تعقیب، عدم پذیرش آن در زمینه جرائم عمومی و غیر سیاسی، نشان از گرایش به سمت مکتب اصالت اجتماع دارد. بحث دوم در ارتباط با امکان اعطاء پناهندگی از جانب دولت ثالث است که این امر خود تمایل به سمت مکتب حقوقی پوزیتیویستی را نشان می‌دهد. (Da Lomba, 2004: 162)

حق بر داشتن تابعیت نیز در ماده پنزدهم از اعلامیه مورد توجه قرار گرفته است. به موجب مفاد ماده مزبور، اولاً هر فرد حق دارد که تابعیتی داشته باشد و ثانیاً هیچکس را نباید خودسرانه از تابعیت خویش، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد. اساساً حق تلقی کردن مفهوم تابعیت که ماهیت آن امری حاکمیتی است نشان از مصالحه دو مکتب پوزیتیویستی و مکتب حقوق طبیعی دارد. از یکسو تأکید بر تابعیت حاکی از تأکید بر یک نظام حقوقی دولت محور است که این دولت محوری خود نماد گرایش به سمت مکتب پوزیتیویستی است. از سوی دیگر تأکید بر عدم سلب خودسرانه تابعیت و نیز حق تغییر تابعیت نشان از گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی دارد. در کنار این دو نکته مسأله دیگری که حائز اهمیت است این است که اساساً مفهوم تابعیت و گرایش نسبت به تعریف جوامع مستقل آینه تمام نمای مکتب اصالت اجتماع می‌باشد. (Guðmundur, 1999: 299)

۱-۶-۲- حق بر ازدواج و تشکیل خانواده: این حق نیز مورد تصریح ماده شانزدهم از اعلامیه قرار گرفته است. به موجب مفاد ماده مزبور، اولاً هر مرد و زن بالغی حق دارد بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت یا دین با یکدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام

انحلال آن زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند. ثانیاً ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه‌ی زن و مرد صورت گیرد. و ثالثاً خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود. مفاهیمی همچون آزادی اراده اشخاص، برابری و عدم تبعیض جنسیتی و تأکید بر حق ازدواج از جمله مفاهیم مبنایی در مکتب حقوق طبیعی محسوب می‌شوند. تأکید بر نهاد خانواده و حمایت آن از جانب جامعه و دولت، نشان از گرایش به سمت مکتب اصالت اجتماع دارد. تأکید بر برابری در معنای مساوات مطلق با دیدگاه مکاتب فلسفی اسلامی در ظاهر امر همخوانی ندارد و به همین دلیل است که کشورهای اسلامی نسبت به اعلامیه جهانی حقوق بشری در ابتدا موضع‌گیری‌های انتقادی داشتند که این مواضع پس از جلسات و مباحثات مختلف به نحوی تعدیل شد که از میان کشورهای اسلامی، صرفاً عربستان سعودی به این اعلامیه رای ممتنع داد. در اینجا بحث در مورد چگونگی تعدیل مواضع دولت‌های اسلامی خارج از حوصله مختصر حاصل است، اما ذکر این نکته به صورت مختصر لازم به نظر می‌رسد که، مفهوم برابری و مساوات دارای قرائت‌ها و تفاسیر مختلفی است که برخی از آنها با در نظر گرفتن مفهوم عدالت و مناسبات آن با مفهوم مساوات در مکاتب فلسفی اسلامی قابل هضم می‌باشد. (Loveless & Holman, 2007: 192)

۱-۷-۲- حق مالکیت: که در ماده ۱۷ اعلامیه مورد اشاره قرار گرفته است. مطابق ماده مزبور، اولاً هر شخص به تنهایی یا به صورت جمعی حق مالکیت دارد و ثانیاً هیچکس را نباید خودسرانه از حق مالکیت محروم کرد. نفس حق مالکیت از جمله حقوق قائم بر شخصیت انسانی است. مبنای این حق در مکتب فلسفی حقوق طبیعی تعریف می‌شود. اما در ارتباط با حدود این حق و نحوه اعمال و تضمین آن میان مکاتب فلسفی سیاسی مختلف، از جمله مکاتب سوسیالیستی، کمونیستی، کپیالیستی و غیره، اختلافاتی وجود دارد. (Heijden & Tahzib-Lie, 1998: 122)

می‌رسد در اینجا گرایش به مکتب قرارداد اجتماعی (به جای اصالت اجتماع)، مشاهده می‌شود. (Sharma, 2010: 25)

حق بر مشارکت اشخاص در امور سیاسی و عمومی کشور نیز در ماده بیست و یکم اعلامیه مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. به موجب ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا با واسطه‌ی نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، مشارکت کند. ثانیاً هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد. ثالثاً اساس و منشاء قدرت حکومت، اراده‌ی مردم است. این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که به‌طور ادواری صورت می‌پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رای مخفی یا به طریقه‌ای مشابه برگزار شود که آزادی رای را تامین کند. در این ماده حق تعیین سرنوشت و اعمال آن از طریق امکان دستیابی مشاغل عمومی با شرایط برابر و برگزاری انتخابات سالم یا دموکراسی واقعی که از مصادیق حقوق سیاسی می‌باشند، مورد اشاره قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این ماده گرایش به مکتب حقوق طبیعی نوین دارد. (Modrzejewski, 2012: 35)

۲-۱-۹- حق بر امنیت اجتماعی: که در ماده بیست و دوم از اعلامیه مورد توجه قرار گرفته است. به موجب ماده مزبور، هر شخص به عنوان عضو جامعه حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است تا به یاری مساعدت ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه شخصیت خود را، با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد. در این ماده مکتب اصالت اجتماع با تأکید بر حق امنیت اجتماعی خودنمایی می‌کند. حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان حقوقی فطری در قالب مکتب حقوق طبیعی نوین تعریف می‌شود. تأکید بر مساعدت ملی و همکاری بین‌المللی و نیز توجه به تشکیلات و منابع هر دولت نشان از مکتب وین یا همان مکتب حقوق وضعی دارد. زیرا در قابل این مکتب است که صرفاً دولت تجلی یک نظام حقوقی می‌باشد. باید توجه داشت که گرایش به این مکاتب در قالب ماده فوق در جهت نیل و تضمین حیثیت، کرامت و رشد

۲-۱-۸- اصول مربوط به آزادی: اصل آزادی موضوع ماده هجدهم از اعلامیه می‌باشد. به موجب ماده مزبور، هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره‌مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی به‌طور خصوصی یا عمومی است. در این ماده تأکید بر آزادی اندیشه، وجدان و دین هم در بعد فردی و هم در بعد اجتماعی مد نظر قرار گرفته است. پر واضح است که گرایش به مکاتب اصالت اجتماع و اصالت فرد توأمان در نظر گرفته شده‌اند و به زعم نگارنده نفس این حقوق ریشه در مکتب حقوق طبیعی دارد، حال آنکه نفس این حقوق به عقیده اغلب نویسندگان ریشه در مکتب حقوق طبیعی نوین دارد. در اینجا در ارتباط با حدود و نحوه اجرای حقوق مزبور میان مکاتب فلسفی اسلام و حقوق طبیعی اختلاف نظر وجود دارد. (Sharma, 2011: 86)

اصل آزادی عقیده و بیان نیز مورد توجه ماده نوزدهم اعلامیه قرار گرفته است. به موجب مفاد ماده مزبور، هر فرد حق آزادی عقیده و بیان دارد؛ این حق شامل داشتن عقاید بدون بیم و نگرانی و کسب، دریافت و بهره‌مندی از اطلاعات و عقاید، از طریق هر رسانه‌ای فارغ از محدودیت‌های مرزی می‌شود. در این ماده یکی از مصادیق خاص آزادی یعنی آزادی عقیده و بیان و نیز آزادی دسترسی به اطلاعات مدنظر قرار گرفته شده است. این حقوق جزء حقوق طبیعی انسان‌ها اما نه در قالب مکتب حقوق طبیعی بلکه در قالب مکتب حقوق طبیعی نوین می‌باشد. (Weissbrodt & Vega, 2007: 102)

اصل آزادی تشکیل اجتماعات در ماده بیستم اعلامیه مورد تأکید قرار گرفته است. به موجب ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت‌آمیز بهره‌مند گردد و ثانیاً هیچکس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد. در این ماده حق فردی نسبت به حق اجتماع اولویت پیدا کرده است، یا به تعبیری، آزادی ملحق شدن یا نشدن به اجتماعات بیان شده است. بنابراین به نظر

آزادانه‌ی فرد انسانی می‌باشد که این امر خود تبلور مکتب حقوق طبیعی را می‌رساند. (Riedel, 2006: 23)

۱-۱-۱-۲- حق بر کار، تفریح و رفاه: ماده بیست و سوم از اعلامیه به حق بر کار پرداخته است. به موجب ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت‌بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بی‌کاری حمایت شود. ثانیاً همه حق دارند که بی‌هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند. ثالثاً هر کس که کار می‌کند حق دارد مزد منصفانه و رضایت‌بخشی دریافت دارد که او و خانواده‌اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تامین کند و در صورت لزوم با دیگر تدابیر و وسایل حمایت اجتماعی کامل شود. رابعاً هر شخص حق دارد برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و یا به اتحادیه‌های موجود بپیوندد. در این ماده حق کار کردن، نماد گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی نوین است. البته باید توجه داشت که مسأله مربوط به کار مساوی و مزد مساوی در ابتدا یک بحث چالشی میان طرفداران دیدگاه‌های سوسیالیستی، مارکسیستی، کمونیستی و سایر جریان‌های سیاسی بود. بدون تردید این حق در راستای تضمین حیثیت و کرامت انسانی که خود از اصول مبنایی مکتب حقوق طبیعی می‌باشد، بیان شده است. زاویه‌ی دیگر در این ماده، اشاره به حق تشکیل یا پیوستن به اتحادیه می‌باشد، که این امر خود نشان از گرایش به سمت مکتب قرارداد اجتماعی دارد. (Sweet, 2003: 1)

حق بر استراحت و فراغت در ماده بیست و چهارم اعلامیه مورد تأکید قرار گرفته است. مطابق ماده مزبور، هر شخص حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و بویژه باید از حدود معقول ساعات کار و مرخصی‌ها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره‌مند شود. این ماده در راستای افزایش سطح خوشبختی تعریف شده است. به نظر می‌رسد در اعلامیه جهانی حقوق بشر اگر به دنبال اشاره به یک ماده به عنوان نماد مکتب فایده‌گرایی باشیم، باید به ماده ۲۴ رجوع کنیم. (Wronka, 1998: 110)

ماده بیست و پنجم از اعلامیه به حق بر رفاه پرداخته است. به موجب ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش بویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود؛ همچنین حق دارد که در مواقع بی‌کاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده‌ی خویش، وسایل امرار معاش را از دست داده باشد، از تأمین اجتماعی بهره‌مند گردد. ثانیاً مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند. همه کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، به طور یکسان، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره‌مند گردند. بند اول این ماده با تأکید بر تأمین سلامتی و رفاه گرایش خود را به سمت مکتب فایده‌گرایی نشان می‌دهد و در ادامه با تأکید بر تأمین اجتماعی در قالب مکتب قرارداد اجتماعی گام بر می‌دارد. در غالب مکتب حقوق طبیعی نوین می‌توان چنین استدلال نمود که مطابق عقل سلیم (صد البته مقصود از عقد سلیم در اینجا، حکم فطرت است)، عدالت ایجاب می‌کند که مادران و کودکان بواسطه شرایط خاصشان نیاز به حمایت دارند. قسمت پایانی این ماده تأکید بر حمایت از کودکان مشروع و نامشروع به طور برابر دارد، به نظر می‌رسد این حق مورد پذیرش تمام مکاتب فلسفی از جمله، مکتب فلسفی اسلامی، قرار دارد. (Guðmundur, 1999: 524)

۱-۱-۱-۲- حق بر آموزش و پرورش: این حق نیز در ماده بیست و ششم از اعلامیه مورد تأکید قرار گرفته است. در ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش و حداقل، آموزش ابتدایی و پایه باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه‌ای باید همگانی شود و دستیابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان‌پذیر باشد، تا هر کس بتواند بنابر استعداد خود از آن بهره‌مند گردد. ثانیاً هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه‌جانبه شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق

بشری و آزادی‌های اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند. ثالثاً والدین در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود بر دیگران حق تقدم دارند. در این ماده حق بر آموزش و پرورش به عنوان یکی از حقوق مبنایی در جهت ارتقاء سایر حقوق و آزادی‌های اساسی بشری تعریف شده است. به تعبیری مکتب فایده‌گرایی در راستای تضمین حقوق موضوع مکتب حقوق طبیعی مورد اشاره قرار گرفته است. همچنین در این ماده اشاره‌ای به نظام ملل متحد که محور اصلی آن مکتب پوزیتیویستی می‌باشد، شده است. (De Beco et al, 2019: 346)

۱-۱-۱۲- حق بر زندگی فرهنگی: ماده بیست و هفتم از اعلامیه به حق بر زندگی فرهنگی پرداخته است. مطابق مفاد ماده مزبور، اولاً هر شخص حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع، سهیم و شریک گردد و از هنرها و بویژه از پیشرفت علمی و فواید آن بهره‌مند شود. ثانیاً هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، ادبی یا هنری خود برخوردار گردد. بند اول این ماده با اولی تلقی کردن حقوق فردی، گرایش به سمت مکتب قرارداد اجتماعی دارد. در بند دوم نیز نفس مالکیت فکری، نشان از گرایش به سمت مکتب حقوق طبیعی دارد. (Donders, 2007: 242)

۱-۱-۱۳- حق مطالبه نظم حقوقی: ماده بیست و هشتم اعلامیه به این حق پرداخته است. مطابق مفاد ماده مزبور، هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آنها را مورد عمل بگذارد. حق مطالبه نظم حقوقی، نماد اصلی گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده می‌باشد. این ماده آیینه تمام قد گرایش به سمت مکتب اصالت اراده محسوب می‌شود. (Keane & McDermott, 2012: 14)

۲-۲- وظایف و محدودیت‌ها: وظیفه افراد در برابر جامعه نیز مورد توجه ماده بیست و نهم اعلامیه قرار گرفته است. به

موجب مفاد ماده مزبور، اولاً هر کس در مقابل آن جامعه‌ای وظیفه دارد که رشد آزادی و کامل شخصیت او را میسر سازد. ثانیاً هرکس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود، فقط تابع محدودیت‌هایی است که بوسیله قانون، منحصرأ به منظور تأمین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه‌ی اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی، در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است. ثالثاً این حقوق و آزادی‌ها، در هیچ موردی نمی‌تواند بر خلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد. بند یک این ماده با تفوق اصالت فرد بر اصالت جامعه، از مکتب فلسفی اصالت اجتماع فاصله گرفته است و به سمت مکتب فلسفی اصالت فرد گرایش دارد. در بند دو، محوریت قانون، نشان از گرایش به سمت مکتب اصالت قاعده و نیز تمایل به سمت رفاه و نظم عمومی حاکی از تمایل به سمت فایده‌گرایی دارد. بند سه با عبارتی کوتاه اما معنادار، اصول و مقاصد ملل متحد را به عنوان خط قرمز اعلامیه جهانی حقوق بشر تعریف می‌کند. به تعبیری با آمدن این بند، کلیه‌ی گرایش‌ها و مکاتب مورد بحث در این اعلامیه، صرفاً تا حدی مورد پذیرش واقع می‌شوند که با مقاصد و اصول منشور ملل متحد که اساساً بر مبنای مکتب پوزیتیویستی تعریف شده است، در تعارض نباشند. صد البته نگارنده به این امر واقف است که مقاصد و اصول ملل متحد، صرفاً بر مبنای مکتب پوزیتیویستی تنظیم و تعریف نشده است، بلکه مکتب حقوق طبیعی نیز تا حدودی در این وادی حضور دارد، اما به هر حال، این مکتب پوزیتیویستی است که در تعریف مقاصد و اصول ملل متحد نقش اصلی را ایفا می‌کند. (Takemura, 2008: 211)

ایجاد محدودیت برای حقوق مندرج در اعلامیه، در ماده پایانی یعنی ماده سی‌ام مورد توجه قرار گرفته است. به موجب مفاد این ماده، هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید به نحوی تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هریک از حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیتی بنماید. نحوه‌ی بیان این ماده، حاکی از این امر است که حقوق

مندرج در این اعلامیه، ناشی از شخصیت انسانی و قائم به آن می‌باشد. گویی نفس حقوق مزبور به طور کلی ریشه در مکاتب حقوق طبیعی و حقوق طبیعی نوین دارد. شاید بتوان نحوه بیان صدر این ماده را چنین تلقی کرد که قصد تدوین‌کنندگان اعلامیه بستن راه دولت‌ها برای ایجاد رویه‌ی مخالف حقوق مذکور در اعلامیه باشد. این مکانیزم را می‌توان ناشی از توجه به مکتب رئالیسم سیاسی تلقی نمود.

نتیجه‌گیری

هم در چیدمان اعضاء کمیسیون تدوین متن اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشری و هم در متن مواد تصویب شده از سوی دولت‌ها می‌توان به وضوح، گرایش به سمت مکاتب اصلی فلسفی، حقوقی و سیاسی را مشاهده کرد. در واقع در این اعلامیه می‌توانیم شاهد مصالحه این مکاتب و دیدگاه‌ها با یکدیگر باشیم. نکته مهمی که در اینجا باید مدنظر قرار گیرد این است که باید میان نفس مفاهیم حقوق و ورود آنها به فضای اجرای حقوق بین‌المللی قائل به تفکیک شویم. به بیان ساده‌تر هر نهاد حقوقی در سه بُعد باید مد نظر قرار گیرد: یکی مبانی و منابع مفهوم، دوم نفس مفهوم و سوم اجرا و آثار آن. نباید از نظر دور داشت که هر مفهوم با این سه مرحله در یک نظم قرار می‌گیرد، بسته به اینکه این نظم را به شکل یک نظم خطی یا یک نظم دایره‌ای در نظر بگیریم، نوع محاسبات ما متفاوت می‌شود. به تعبیری در بررسی مفاهیم، به طور خاص، بررسی مفاهیم حقوقی در قالب نظم حقوقی، صرفاً اختلاف در مکاتب فلسفی، حقوقی و سیاسی، موجب اختلاف در دیدگاه‌ها و احکام نمی‌شود، بلکه نوع نظم مبنایی که مفاهیم در آنها قرار می‌گیرند و سپس مکاتب فلسفی در جهت معرفی آنها مطرح می‌شوند، اساس تفاوت در دیدگاه‌ها و احکام می‌باشد.

یکی از این مفاهیم که نه تنها در نظم حقوق بین‌المللی بلکه در سایر حوزه‌ها از جمله اخلاق، سیاست و غیره مطرح می‌شود مفهوم حقوق بشر است. تردیدی نیست که عالم حقوق عالم تنظیم روابط افراد انسانی است. بنابراین، حقوق بشری از زمان تولد یک نظم تنظیم‌کننده روابط به عنوان محور اصلی

محاسبات، قلمداد شده است. در مورد اینکه اولین نظم تنظیم‌کننده روابط چه نظمی و با چه وضعیتی بوده است، میان اندیشمندان، اختلاف دیدگاه وجود دارد؛ برخی این نظم را همان نظم حاکم بر یونان باستان دانسته‌اند و برخی دیگر، نظم مزبور را نظم ایران باستان در نظر گرفته‌اند. به هر روی با گذشت زمان تحولات زیادی در نظم حاکم بر روابط اشخاص ایجاد شد. آخرین نظمی که در حال حاضر نیز بر روابط بین‌المللی حاکم است، نظم منشور ملل متحد است؛ نظمی که مهمترین چالش آن، علی‌رغم ادعای بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان حقوق بشری، جایگاه افراد انسانی و مناسبات آن با نهاد دولت است.

شاید وقت آن رسیده است که حقوقدانان، با طراحی نظم حقوق بین‌المللی را مورد توجه ویژه قرار دهند. نظمی که در آن محور اصلی، بازیگران آن نمی‌باشند، بلکه حقوق بین‌المللی در کلیت خود، بسان سامانه‌ای می‌ماند که هر کاربر (اعم از دولت و غیردولت) حسب ویژگی‌ها و ابزارهای خود می‌تواند از آن بهره ببرد؛ سامانه‌ای که در آن تفکیک میان حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی وجود ندارد، بلکه تمام ابزارهای موجود (اعم از داخلی و بین‌المللی) به تناسب قابلیت‌ها، در خدمت تلاش دائمی جهت دستیابی به یک هدف واحد، که همان افق صلح جاویدان است، می‌باشند.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانت‌داری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردید.

تعارض منافع: تدوین این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسؤول صورت گرفت. **تشکر و قدردانی:** از تمامی کسانی که در تهیه این مقاله ما را یاری رساندند، تشکر می‌نماییم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش فاقد تأمین کننده مالی بوده است.

منابع و مأخذ

الف. منابع فارسی

- باقری، محمود (۱۳۸۸). *مکاتب فلسفی در حقوق بین‌الملل*. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- ذوالعین، پرویز (۱۳۹۰). *میانی حقوق بین‌الملل عمومی*. چاپ هفتم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عالیخانی، محمد (۱۳۸۰). *حقوق بین‌الملل*. تهران: انتشارات خط سوم.
- عالیخانی، محمد (۱۳۹۲). *هویت ملی ایرانیان*. تهران: انتشارات دستان.
- Donders, Y & Volodin, V (2007). *Human Rights in Education, Science, and Culture*. UNESCO.
- Eckes, C (2009). *EU Counter-Terrorist Policies and Fundamental Rights: The Case of Individual Sanctions*. Oxford: Oxford University Press.
- Faunce, T (2004). *Pilgrims in Medicine: Conscience, Legalism and Human Rights: An Allegory of Medical Humanities, Foundational Virtues, Ethical Principles, Law and Human Rights in Medical Personal and Professional Development*. London: Brill.
- Goodman, R & Jinks, D (2004). "How to Influence States: Socialization and International Human Rights Law". *Duke Law Journal*, 54 (3): 621-703.

ب. منابع خارجی

- Adimassu, Y (2015). *The Right to Freedom of Movement and Residence*. Hamburg: Anchor Academic Publishing.
- Aure, A (2008). *Secular and Subjective Concept of Natural Law*. Germany: Max Planck Institute for European Legal History.
- Bahalla, L (1991). *Human Right an Institutional Framework for Implementation*. Delhi: Docta Shelf.
- Brett, A (1997). *Liberty, Right and Nature: Individual Rights in Later Scholastic Thought*. Cambridge: University Press.
- Celermajer, D (2018). *The Prevention of Torture: An Ecological Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Da Lomba, S (2004). *The Right to Seek Refugee Status in the European Union*. Oxford: Intersentia.
- De Beco, G; Quinlivan, S & Lord, J (2019). *The Right to Inclusive Education in International Human Rights Law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hakonssen, K (1996). *Natural Law and Moral Philosophy: From Grotius to the Scottish Enlightenment*. Cambridge: University Press.
- Heijden, B & Tahzib-Lie, B (1998). *Reflections on the Universal Declaration of Human Rights: A Fiftieth Anniversary Anthology*. Hague: Martinus Nijhoff Publishers.
- Hochstrasser, T (2000). *Natural Law theories in the Early Enlightenment*. Cambridge: University Press.
- Hohmann, J & Weller, M (2018). *The UN Declaration on the Rights of Indigenous Peoples: A Commentary*. Oxford: University Press.
- Hugo, G (2002). *The Rights of war and Peace*. Vol 1, Hague: Liberty Fund.
- Keane, D & McDermott, Y (2012). *The Challenge of Human Rights: Past, Present and Future*. London: Edward Elgar.
- Kippenberg, H; Kuiper, Y & Sanders, A (2012). *Concepts of Person in Religion and Thought*. Berlin: Mouton de Gruyter.

- Cambridge: University Press.
- Riedel, E (2006). *Social Security as a Human Right*. London: Springer.
 - Sharma, A (2010). *Universal Declaration of Human Rights and Indian Law*. New Delhi: PHI Learning.
 - Sharma, A (2011). *Problematizing Religious Freedom*. London: Springer.
 - Spaak, T (2014). *A Critical Appraisal of Karl Olivecrona's Legal Philosophy*. Switzerland: Springer.
 - Sweet, W (2003). *Philosophical Theory and the Universal Declaration of Human Rights*. Ottawa: University of Ottawa Press.
 - Takemura, H (2008). *International Human Right to Conscientious Objection to Military Service and Individual Duties to Disobey Manifestly Illegal Orders*. London: Springer.
 - Tierney, B (1997). *The Idea of Natural Rights: Studies on Natural Rights, Natural Law and Church Law, 1150–1625*. Atlanta: Scholars Press.
 - Tomuschat, C (2003). *Human Rights: Between Idealism and Realism*. Oxford: Oxford University Press.
 - Weissbrodt, D & Vega, C (2007). *International Human Rights Law: An Introduction*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
 - Wodon, Q (2001). *Attacking Extreme Poverty: Learning from the Experience of the International Movement ATD Fourth World*. Vol 23, Washington: World Bank Technical Paper.
 - Wronka, J (1998). *Human Rights and Social Policy in the 21st Century*. US: University Press of America.
 - Lawson, E & Lou Bertucci, M (1996). *Encyclopedia of Human Rights*. London: Taylor & Francis.
 - Loveless, S & Holman, T (2007). *The Family in the New Millennium: The Place of Family in Human Society*. London: Praeger.
 - Mansbach, R (2012). *Introduction to Global Politics*. 2nd ed. London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
 - Marias, J (1967). *History of Philosophy*. New York: Dover Publications.
 - McCrudden, C (2015). *Human Rights: Law, Politics, And Philosophy*. Michigan: University of Michigan Law School.
 - Menendez, A (2006). *Arguing Fundamental Right*. Netherland: Springer.
 - Migueláñez, V; Philani, M & Wilkins, A (2020). *The Global Politics of Human Rights: Bringing the Universal Declaration of Human Rights*. New York: UNISA.
 - Modrzejewski, B (2012). *Law Books*. Bialystok: Wydawnictwo Temida.
 - Morsink, J (1996). *The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
 - Nolan, C (2015). *Ethics and Statecraft: The Moral Dimension of International Affairs*. Denver: ABC-CLIO.
 - Oakley, F (2005). *Natural Law, Laws of Nature, Natural Rights: Continuity and Discontinuity in the History of Ideas*. New York – London: Continuum.
 - Reidar, M & Schaffer, J (2017). *Moral and Political Conceptions of Human Rights: Implications for Theory and Practice*.

References

- Adimassu, Y (2015). *The Right to Freedom of Movement and Residence*. Hamburg: Anchor Academic Publishing.
- AliKhani, M (2001). *International Law*. Tehran: Khat Sevom Publishing. (Persian)
- AliKhani, M (2001). *Iranians National Identity*. Tehran: Dastan Press. (Persian)
- Aure, A (2008). *Secular and Subjective Concept of Natural Law*. Grmany: Max Planck Institute for European Legal History.
- Bagheri, M (2009). *Philosophical Schools in International Law*. Tehran: Mizan. (Persian)
- Bahalla, L (1991). *Human Right an Institutional Framework for Implementation*. Delhi: Docta Shelf.
- Brett, A (1997). *Liberty, Right and Nature: Individual Rights in Later Scholastic Thought*. Cambridge: University Press.
- Celermajer, D (2018). *The Prevention of Torture: An Ecological Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Da Lomba, S (2004). *The Right to Seek Refugee Status in the European Union*. Oxford: Intersentia.
- De Beco, G; Quinlivan, S & Lord, J (2019). *The Right to Inclusive Education in International Human Rights Law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Donders, Y & Volodin, V (2007). *Human Rights in Education, Science, and Culture*. UNESCO.
- Eckes, C (2009). *EU Counter-Terrorist Policies and Fundamental Rights: The Case of Individual Sanctions*. Oxford: Oxford University Press.
- Faunce, T (2004). *Pilgrims in Medicine: Conscience, Legalism and Human Rights: An Allegory of Medical Humanities, Foundational Virtues, Ethical Principles, Law and Human Rights in Medical Personal and Professional Development*. London: Brill.
- Goodman, R & Jinks, D (2004). "How to Influence States: Socialization and International Human Rights Law". *Duke Law Journal*, 54 (3): 621-703.
- Guðmundur, S & Alfreðsson, A (1999). *The Universal Declaration of Human Rights: A Common Standard of Achievement*. Hague: Martinus Nijhoff Publishers.
- Hakonssen, K (1996). *Natural Law and Moral Philosophy: From Grotius to the Scottish Enlightenment*. Cambridge: University Press.
- Heijden, B & Tahzib-Lie, B (1998). *Reflections on the Universal Declaration of Human Rights: A Fiftieth Anniversary Anthology*. Hague: Martinus Nijhoff Publishers.
- Hochstrasser, T (2000). *Natural Law theories in the Early Enlightenment*. Cambridge: University Press.
- Hohmann, J & Weller, M (2018). *The UN Declaration on the Rights of Indigenous Peoples: A Commentary*. Oxford: University Press.
- Hugo, G (2002). *The Rights of war and Peace*. Vol 1, Hague: Liberty Fund.
- Keane, D & McDermott, Y (2012). *The Challenge of Human Rights: Past, Present and Future*. London: Edward Elgar.
- Kippenberg, H; Kuiper, Y & Sanders, A (2012). *Concepts of Person in Religion and Thought*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Lawson, E & Lou Bertucci, M (1996). *Encyclopedia of Human Rights*. London: Taylor & Francis.
- Loveless, S & Holman, T (2007). *The Family in*

- the New Millennium: The Place of Family in Human Society*. London: Praeger.
- Mansbach, R (2012). *Introduction to Global Politics*. 2nd ed. London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
 - Marias, J (1967). *History of Philosophy*. New York: Dover Publications.
 - McCrudden, C (2015). *Human Rights: Law, Politics, And Philosophy*. Michigan: University of Michigan Law School.
 - Menendez, A (2006). *Arguing Fundamental Right*. Netherland: Springer.
 - Migueláncel, V; Philani, M & Wilkins, A (2020). *The Global Politics of Human Rights: Bringing the Universal Declaration of Human Rights*. New York: UNISA.
 - Modrzejewski, B (2012). *Law Books*. Bialystok: Wydawnictwo Temida.
 - Morsink, J (1996). *The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
 - Nolan, C (2015). *Ethics and Statecraft: The Moral Dimension of International Affairs*. Denver: ABC-CLIO.
 - Oakley, F (2005). *Natural Law, Laws of Nature, Natural Rights: Continuity and Discontinuity in the History of Ideas*. New York – London: Continuum.
 - Reidar, M & Schaffer, J (2017). *Moral and Political Conceptions of Human Rights: Implications for Theory and Practice*. Cambridge: University Press.
 - Riedel, E (2006). *Social Security as a Human Right*. London: Springer.
 - Sharma, A (2010). *Universal Declaration of Human Rights and Indian Law*. New Delhi: PHI Learning.
 - Sharma, A (2011). *Problematizing Religious Freedom*. London: Springer.
 - Spaak, T (2014). *A Critical Appraisal of Karl Olivecrona's Legal Philosophy*. Switzerland: Springer.
 - Sweet, W (2003). *Philosophical Theory and the Universal Declaration of Human Rights*. Ottawa: University of Ottawa Press.
 - Takemura, H (2008). *International Human Right to Conscientious Objection to Military Service and Individual Duties to Disobey Manifestly Illegal Orders*. London: Springer.
 - Tierney, B (1997). *The Idea of Natural Rights: Studies on Natural Rights, Natural Law and Church Law, 1150–1625*. Atlanta: Scholars Press.
 - Tomuschat, C (2003). *Human Rights: Between Idealism and Realism*. Oxford: Oxford University Press.
 - Weissbrodt, D & Vega, C (2007). *International Human Rights Law: An Introduction*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
 - Wodon, Q (2001). *Attacking Extreme Poverty: Learning from the Experience of the International Movement ATD Fourth World*. Vol 23, Washington: World Bank Technical Paper.
 - Wronka, J (1998). *Human Rights and Social Policy in the 21st Century*. US: University Press of America.
 - Zol-Ein, P (2011). *Basis of International General Law*. 7th ed. Tehran: Political & International Office Publishing. (Persian)
 - Zolo, D (2010). *Humanitarian Militarism?* Oxford: Oxford University Press.
 - Zuckert, M (1997). "Do Natural Rights Derive from Natural Law?". *Harvard Journal of Law and Public Policy*, 64(3): 389-406.